



پرونده‌ای برای فیلم «موقعیت مهدی»

چه می‌جوئی؟ انسان؟ اینجاست...*



* تیتیر، برگرفته از گفتار متن «سید مرتضی آوینی» بر یکی از مستندهای «روایت فتح» است

دوربین «سید مرتضی آوینی» در مستندهای «روایت فتح» به جای ثبت صحنه‌های هیجان‌انگیز نظامی، روی احوال و افکار «انسان»‌هایی تمرکز می‌کند که با انقلاب اسلامی قدم به صحنه گذاشته بودند. فیلم «موقعیت مهدی»، دانسته یا نادانسته، در چنین فضایی خلق شده است. گفتار متن‌های «روایت فتح» آکنده از همین توجه

به حالات انسان ویژه انقلاب اسلامی یا همان «بسیجی» است و «موقعیت مهدی» این بار در قاب سینمای داستانی، توانسته شعاعی از نور وجود این انسان را بر پرده سینما بتاباند. آنچه توجه تحریریه «نقد نوشت» را در مواجهه با این فیلم جلب کرده است، نسبت مدیوم فیلم داستانی با انسانی است که قرار است آن را به تصویر بکشد.

بوی خوش پلیور آبی

نقد نوشت

ویژه نامه مجله نقد سینما

سردبیر: سید علی سیدان

دبیر تحریریه: محمد حاجی

شورای نویسندگان:

محمد تقی فهیم، نعمت‌الله سعیدی

محمد رضا وحیدزاده، فردین آریش

داود طالقانی، محمد صالح سلطانی

و میثم بالزده

مدیر هنری: مانی پناه‌پور

فضای مجازی: @naqhd_nevesht



«موقعیت مهدی»، حالا سینمای دفاع مقدس را چند پله بالا برد تا رقابت برای در قله ایستادن سخت‌تر شود. سخت و ممتنع. مانند خود شهادت. شهادت است ولی همه هم می‌توانند جزو شهدا قرار داشته باشند. شهدا مثل همه ما اهل زندگی و خانواده بودند، پس هر کدام از ما چنانچه لازم باشد می‌توانیم در قله شهادت بایستیم. همه ما در دامنه قله، هر روزه در حال ایثار اجتماعی هستیم ولی به وقتش می‌توانیم تا قله شهادت هم صعود کنیم. هادی حجازی فر نشان داد که می‌توان در این عرصه، فیلم خیلی خوب ساخت. پس همه می‌توانند فیلم خوب بسازند مشروط بر اینکه فیلم خوب ساختن مسأله و دغدغه توام با شناخت آن‌ها باشد. پس اکنون یک فیلم دیگر به جمع در

فیلم «موقعیت مهدی» از دل یک سریال چند قسمتی بیرون کشیده شده است اما برخلاف نمونه‌هایی از این دست، کاملاً سینمایی و مناسب پرده سینما طراحی و تدوین شده است؛ به طوری که مخاطب کم‌وکسری احساس نمی‌کند. بی‌تردید به خاطر کوتاه شدن سریال، ریتم و ضرباهنگ کار مضاعف شده و خصوصاً با اپیزودیک کردن، نه تنها خللی در قصه پردازی ایجاد نشده است بلکه در قالب آثار اپیزودیک با یک معنا و جهان واحد، به درستی بسته بندی شده است.

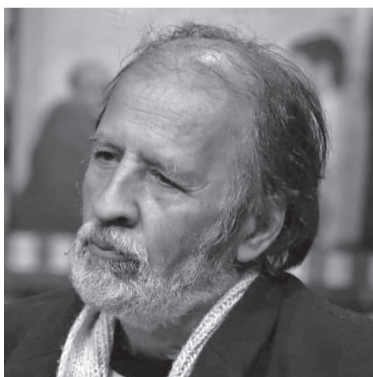
هادی حجازی فر که در مقام بازیگر با فیلم «ایستاده در غبار» به سینمای حرفه‌ای معرفی شد، در ادامه با هر حضورش جنبه‌های قدرتمندی از خود را به ظهور رساند. در اینجا حجازی فر علاوه بر اینکه روی صندلی کارگردانی نشسته است، حضور پررنگی به عنوان بازیگر مقابل دوربین دارد و به خوبی از عهده زنده کردن شمایل مهدی باکری برآمده است. پیش از این فیلمسازانی ضمن کارگردانی، بازیگر کار هم بوده‌اند، اما وقتی کار حجازی فر برجسته و الگویی شود که شاهدیم او پروژه سنگینی را مدیریت کرده است. به تعبیری یک فیلم با پرده واکنش بالا و دارای صحنه‌های پیرالتهاب و تنش‌زا اجرا کرده است. او در بخش‌های حضورش مقابل دوربین هیچ لطمه‌ای به کار نزنده است. فصل‌های آشنایی با همسرش تا ازدواج و زندگی مشترک، خصوصاً روابط و مناسبات بین او و حمید و بقیه را به یاد بیاوریم. حجازی فر بازیگر، توام با کارگردانی به خوبی توانسته موقعیت‌های پرحس و حال بیافریند به طوری که فاصله سنی شهید باکری با حجازی فر دفاعه انگیز نیست. جالب است که حضور گرم و تکنیکی باعث شده تا او در نقش باکری زیر سی سال، نه فقط توی ذوق نزند که قدرت بازی اش، نقایص گریم ضعیف کار را هم پوشانده و شخصیت را باورپذیر جلوه داده است.

«موقعیت مهدی»، حالا سینمای دفاع مقدس را چند پله بالا برد تا رقابت برای در قله ایستادن سخت‌تر شود. سخت و ممتنع. مانند خود شهادت. شهادت است ولی همه هم می‌توانند جزو شهدا قرار داشته باشند. شهدا مثل همه ما اهل زندگی و خانواده بودند، پس هر کدام از ما چنانچه لازم باشد می‌توانیم در قله شهادت بایستیم. همه ما در دامنه قله، هر روزه در حال ایثار اجتماعی هستیم ولی به وقتش می‌توانیم تا قله شهادت هم صعود کنیم. هادی حجازی فر نشان داد که می‌توان در این عرصه، فیلم خیلی خوب ساخت. پس همه می‌توانند فیلم خوب بسازند مشروط بر اینکه فیلم خوب ساختن مسأله و دغدغه توام با شناخت آن‌ها باشد. پس اکنون یک فیلم دیگر به جمع در

محمد تقی فهیم

قله بودن‌ها اضافه شده که اگرچه با چندتای قبلی فاصله زمانی دارد مانند کارهایی از حاتمی کیا، ملاقلی پیورو... اما از نظریه روز بودن، به واقع فیلم محصول اکنون است. به اصطلاح فرزند زمانه خود است. همچنانکه مهدی باکری از جمیع جهات حالا الگوی قابل تعمیم به زمان فعلی است. باکری تنها در جبهه سردار و فرمانده نبوده است که در کنار پراتیک جنگی اش، زیست اکتیوی داشته است. در زندگی روزمره و ایام مدیریتش بر شهر نیز، قهرمان و مورد وثوق مردم بوده است.

هادی حجازی فر به خوبی شخصیت باکری را درک کرده و در بازسازی اش توانسته وجود او را در تمام ابعادش نمایشی کند. مثلاً وجوه انسانی و غمخوارانه باکری را در کنار اتوریته فرماندهی اش متوازن پرداخته است. همچنانکه در فصل‌های جنگی روی اسلوب و اقتدار منبعث از ناتورالیسم نظامی همانقدر تاکید می‌کند که بروجنات انسان گرایانه اش مکث می‌کند. موقعیت مهدی یک فیلم با متر و معیار معین در سینمای جنگ است که بی‌تردید در خاطره‌ها رسوب خواهد کرد. این طور نیست که فیلم، همه قوت و بیویایی اش را از صحنه‌های جنگی بگیرد که البته در این زمینه هم به خوبی از پس کار برآمده است. جنگ را با تمام تلفات، خسران‌ها، جان فشانی‌ها، ایثارهای رفیقانه و بالاخره چگونگی حماسه آفریدن هانمایشی می‌کند. یعنی جنگ در عین باورپذیری و خشونت اش، باعث برانگیختن همراهی مخاطب می‌شود. تماشاگر دوست دارد جای رزمندگان می‌بود تا شاید سهمی می‌داشت؛ اما اصلی‌ترین آتمسفر و خلق جهان همراهی برانگیزش از فصل‌های به دور از صحنه‌های جنگی می‌آید. انسان، نمایش می‌دهد بدون اینکه به دام او مانع بیفتد. عاشقی و عشق ورزیدن



می‌سازد بدون اینکه به ورطه ابتذال بیفتد. حیای شرقی و خصوصاً بومی بازنمایی می‌کند بدون اینکه کلیشه‌گرایی کند. رفاقت خلق می‌کند به دور از احساسات‌گرایی مرسوم. همسایه داری و شهروندی به تصویر می‌کشد بدون اینکه لحظه‌ای تحقیر صورت بگیرد و بالاخره خانواده محوری را اساس درام قرار می‌دهد بدون اینکه از ریشه‌ها و اصالت محلی و ایرانی دور شود. فیلم در گرایش‌های فنی و هنری، متنوع و موفق است. دیالوگ‌های مناسب شخصیت‌ها تا قاب بندی‌های زیبا و موثر و خصوصاً موسیقی حظ آور و ظرافت‌هایی مانند استفاده از آرش‌های آرشویی تا نوحه خوانی و امثالهم، بداعت و نوآوری‌های قابل یادآوری دارد.

زنده باد سینمای ملی



نقد و نوشت

حجازی فر به درستی لحظه شهادت را لانگ می‌گیرد، بی آنکه آن را سرد و بی‌رمق برگزار کند. این حد ننگ داشتن مبتنی بر درک شهودی فیلمساز از شهادت و محدودیت‌های مدیوم سینما و قاب تصویر است

در سینما و به طور کلی هنر، بدون باور و نسبت واقعی و درونی شده با سوژه، هیچ چیز ساخته و منتقل نمی‌شود. تصویر، بی‌رحمانه جنس اصل و بدل را عیان می‌کند و جایی برای پنهان کردن و وانمود باقی نمی‌گذارد. موقعیت مهدی حاصل درگیری وجودی و قلبی فیلمساز با برادران باکری است که به شکل غریبی بر دل می‌نشیند. هنر - به تعبیر ناباکوف - زیبایی به اضافه دریغ است. هر جا زیبایی هست دریغ هم هست. موقعیت مهدی حاصل دریغ و حسرت

حجازی فراز باکری نبودن است. می‌گوید من مهدی باکری نیستم. اما کاش بودم.

موقعیت مهدی از تیتراژ با تم مستند آغاز می‌کند. فیلم در اجرا وجه اسنادی خود را حفظ می‌کند و گرچه در ادامه داستانی می‌شود اما در کنار روایت فتح به مثابه سندی از دفاع ملی تکه‌هایی از جنگ و آدم‌های آن دوران را می‌سازد و ثبت می‌کند. بلافاصله و پس از حک شدن اسم فیلم، موسیقی آغاز می‌شود که بر تصاویر گردان ۳۱ عاشورا سینک می‌شود که ترکیبی از حزن و مرثیه است. فیلمساز از همان آغاز زاویه دید و طرفیتش را آشکار می‌کند. نه زست بیطرفی می‌گیرد نه در لحن خنثی و سرد عمل می‌کند. با این بچه‌هاست و دوست‌شان دارد و نحوه



رامی بینیم و بعد از شهادت او دوباره به خانه برمی‌گردیم. زن و بچه‌ها از خانه خارج می‌شوند تا نزد پزشک بروند. تلفن زنگ می‌خورد. دوربین برمی‌خیزد و به آرامی در خانه می‌گردد و گوش و کنار خانه را با مکث نگاه می‌کند و دست‌آراز پشت پنجره به دور شدن زن و بچه‌ها خیره می‌شود. دوربین سوپزکتیوی که از نقطه دید حمید باکری با این خانه و خانواده برای آخرین بار وداع می‌کند. به جبران وداعی که در واقعیت ممکن نشد؛ زیبایی به اضافه دریغ.

بیاد بیاورید صحنه غریب پا گذاشتن روی جنازه‌های خودی را برای رساندن مهمات. یا خسرو، رزمنده نوجوان را که رفیق صمیمی‌اش را کول می‌کند تا عقب برگرداند. ولو به قیمت تخطی از دستور فرمانده؛ و کات درست فیلمساز به تصویر همین دو رفیق در حالیکه خسرو با پای زخمی بر روی دوش رفیقش است و از او می‌خواهد روضه حضرت ابوالفضل برایش بخواند. با آن آوای ترکی سوزناک؛ و اینگونه ما را به سوگ می‌نشانند. از طرفی، حجازی فر به درستی لحظه شهادت را لانگ می‌گیرد، بی آنکه آن را سرد و بی‌رمق برگزار کند. این حد ننگ داشتن مبتنی بر درک شهودی فیلمساز از شهادت و

محدودیت‌های مدیوم سینما و قاب تصویر است. دفاع مقدس ما از دل لحظات منحصر به فرد، تراژیک و انسانی خود بود که آدم ساخت و حالا پس از سال‌ها فیلمی دارد حق مطلب را برای آن بچه‌ها داده‌ام می‌کند و ما را یاد آنها و دفاع مقدس می‌اندازد. فیلمی که باید به استقبالش رفت و از تماشایش حظ وافر برد. در نهایت، اگر کسی پرسید وقتی از سینمای ملی حرف می‌زنیم از چه حرف می‌زنیم؟ بگویید برای پاسخ موقعیت مهدی را ببینند.

قهرمان باورمند و باورپذیر

تاریخ سینما پر است از بازیگرانی که با تفکر خود کارگردان پنداری، پشت دوربین رفته‌اند ولی نتیجه در مقایسه با عملکردشان در جلودوربین، چیزی جز شکست نبوده است. هادی حجازی فر اما در اولین تجربه کارگردانی‌اش پیروز از این میدان خارج می‌شود. ساختن فیلمی ضعیف درباره انسان‌های بزرگ و شریف، خودش بزرگترین نقض غرض است، مخصوصاً که مدیوم تصویر و سینما به خاطر ماهیت رسانه‌ایش به ابعاد فاجعه‌بار این بی‌هنری و بی‌خردی دامن می‌زند. اما «موقعیت مهدی» شاید بهترین اثر ممکن در ادراک کردن حق مطلب نسبت به دو شهید و فرمانده بزرگ دفاع مقدس (مهدی و حمید باکری) نباشد ولی اثر محترمی شده که عشق و ایمان سازنده به سوژه‌اش در ترک تک نماهایش دیده می‌شود.

خیلی از فیلم‌های حال حاضر ایران (و چه بسا جهان) انگار برای سینما ساخته نشده‌اند و تماشایشان در تلوزیون خانه یا روی پرده بزرگ، فرق چندانی ندارد. ولی موقعیت مهدی شما را در سالن سینما متقاعد می‌کند که جای درستی را برای تماشایشان انتخاب کرده‌اید. صحبت فقط سر سکانس‌های جنگی خوش ساخت نیست. در سکانس‌های آرام و کم‌تنش هم قاب‌بندی و میزانشن از نگاه سینمایی در پشت دوربین حکایت دارد، حتی با آن‌که موقعیت مهدی کوتاه شده سریالی تلوزیونی است. این خلاصه شدن البته در فیلمنامه به چشم می‌آید و نیاز به بسط و گسترش برخی خرده‌روایت‌ها حس می‌شود.

از تصمیم‌های هوشمندانه حجازی فر این بوده که اولین مواجهه ما با دو شخصیت اصلی، نه در موقعیتی جنگی و پرتنش، بلکه در فضایی عاشقانه و مرتبط با خانواده شکل می‌گیرد و در همین حین بیننده با خلیات و تفکرات این بزرگواران آشنا می‌شود. این معرفی درست، کمک کرده تا بعداً که شخصیت‌ها از اهمیت خانه و میهن می‌گویند، حرف‌هایشان باورپذیر باشد و نه شعاری و تصنعی. فیلم زیاد به دل‌کوچه و خیابان نمی‌رود ولی در



همین سکانس‌های معدود گاف‌های عجیب منشی صحنه‌ای ندارد و فضای دهه شصت باورپذیر از آب درآمده است.

شاید در برخی سکانس‌ها این شائبه پیش بیاید که حجازی فر تحت تأثیر همکاری چند باره‌اش با محمدحسین مهدویان قرار دارد ولی نه تنها فیلمش از آثار اخیر مهدویان به مراتب بهتر شده بلکه با دقت بیشتر، بی‌می‌بریم سبک کارگردانی او حتی در سکانس‌های مستندنما هم با مهدویان تفاوت دارد. همچنین، سکانس‌های جنگی فیلم از نظر جلوه‌های ویژه و جایگاه بازیگر و فیگورها، نشان می‌دهند تصور حجازی فر از سینمای جنگ، فقط انفجار دو ترفه نبوده است.

اجتناب هادی حجازی فراز به کارگیری بازیگران مشهور تا حد زیادی به نفع اثرش تمام شده. چون غیر از حضور دلپذیر خود و برادرش (وحید حجازی فر) در نقش مهدی و حمید باکری - که با گریم خوب، شکل باورپذیرتری به خود گرفته - انتخاب بازیگران مناسب در نقش همسران این دو شهید، فضای زندگی خانوادگی‌شان را باورپذیر کرده است.

کاش فیلم کمی بیشتر از رشادت‌ها و عملکرد این شهدای بزرگوار در میدان جنگ نشان می‌داد ولی تا همین جا هم شخصیتشان به عنوان دو فرمانده جنگی، متقاعدکننده است. اجرای سکانس‌های شهادت (مخصوصاً در مورد شهید مهدی باکری) با حفظ احترام بوده و نشانه دیگری از هوشمندی کارگردان و تعهدش به شخصیت‌هایش.

فیلم یک روایت فرعی ولی تأثیرگذار درباره دو دوست نوجوان رزمنده دارد که اگرچه ابتدای آن به نظر می‌رسد ولی در نهایت، حضورش این روایت فرعی توجیه می‌شود.

بی‌اعتنا به جوسازی‌های فریبنده رسانه‌های خارج از کشور، از تولید فیلمی به زبان ترکی خوشحالم و امیدوارم از گویش‌ها و زبان‌های اقصی نقاط کشورمان (ضمن حفظ احترام) در تولیدات سینمایی مان استفاده بشود.

شاید در برخی سکانس‌ها این شائبه پیش بیاید که حجازی فر تحت تأثیر همکاری چند باره‌اش با محمدحسین مهدویان قرار دارد ولی نه تنها فیلمش از آثار اخیر مهدویان به مراتب بهتر شده بلکه با دقت بیشتر، بی‌می‌بریم سبک کارگردانی او حتی در سکانس‌های مستندنما هم با مهدویان تفاوت دارد

موقعیت



فلسفه سینمای اپیزودیک



موقعیت مهدی

موقعیت مهدی چند ضربه اپیزودیک اساسی به همین فرم و ساختار سینمای هالیوودی است. آنهم توسط سینماگرانی که می خواهند چرخ را برهم بزنند... اگر بر غیر مرادشان بچرخد؛ و آماده می شوند برای از نو فلکی دیگر چنان ساختن... که دو شهید به لورل و هاردی نگاه کنند و نهند!

موقعیت مهدی یک تعزیه اپیزودیک و یک روضه تصویری دلنشین و سوزناک در مورد یکی از شهدای نهضت عاشورا در کربلا دفاع مقدس ما است. آن هم در روز و روزگاری که سینما، شاید مزرعه کشت خشخاش، ماری جوانا و حشیش باشد، اما مزرعه آخرت نیست! برای اینکه متوجه شویم چرا جملات اخیر صرفاً دکلمه ای شعاری و ابراز احساساتی غیرکارشناسانه در تعریف فیلم مذکور نیست، باید کمی توضیح دهیم.

می دانیم که روضه یعنی باغ و بیستان. موقعیت مهدی روزنه کوچکی است بر پرده بزرگ سینما که مخاطب را به میهمانی باغی از باغ های بهشت می برد. آن هم در روز و روزگاری که مثلاً هالیوود مجتمع کشت و صنعتی بزرگی را احداث کرده که در مزارع زانهای مختلف آن، عمدتاً مواد مخدر تولید شده و به تمام جهان صادر می شود. یعنی قصه ساختن برای مخاطبان تخیل پذیر شده ای که دیگر خودشان قصه ای ندارند. نه کمونیسم می تواند داخل سطل آشغال تاریخ بیرون بیاورد و به آن ها انگیزه قهرمان شدن بدهد... نه لیبرال سرمایه داری که از ابتدا هم معتقد بود سطل آشغال های بزرگ، سطل آشغال های کوچک را می خورد. پس ۹۹ درصد مردم گرمی خواهند به زیاله گردی نیفتند، باید تسلیم سطل آشغال بزرگ شوند.

در دنیایی که زمین و آسمان با آشغال ها اشغال شده، چگونه می توان از شهدایی مثل مهدی باکری فیلم غیر اپیزودیک ساخت؟ مثال می زنم: یکی از مضامین ثابت وصیت نامه بسیاری از شهدا سفارش به حجاب بود. اما امروز گرمی خواستیم یک قهرمان را به تصویر بکشیم، آیا چاره دیگری برای مان باقی مانده که او را شهیدی معرفی کنیم که حالا... خیلی هم بابد حجابی مشکل نداشت! آیا کسی جرئت دارد امروز قهرمان شهیدی غیر از این را را به تصویر بکشد؟! حقیر، فرصت شرح و تفسیر این ادعا را ندارم؛ پس تایید یا انکار آن را به وجدان خود سینمای معاصر ایران محول می کنم؛ و گر نه تنها کاری که فعلاً از دستم برمی آید اعلام جنگ بود. اعلام جنگ به ادبیات انتقادی سینمای معاصر و بخش عمده ای از



دانشکده های علوم انسانی.

دوباره سوال می کنم: آیا در محتوای بالای ۹۰٪ وصیت نامه شهدای دفاع مقدس مسافرش به حجاب بود؟ اگر بله، آیا کسی می تواند منکر این باشد که وصیت نامه یک آدم، بخش مهمی از شخصیت اوست؟ و اگر بله، آیا سینماگری می تواند امروز، کاراکتر واقعی قهرمان شهیدی را روایت کند که با بدحجابی مشکل داشت؟ و اگر بله، آیا انتخاب ساختار اپیزودیک هوشمندانه ترین فرمی نیست که یک سینماگر واقعی بتواند در چنین شرایطی از شهیدی مثل باکری فیلم بسازد؟

این یعنی شناخت عالی یک سینماگر از شرایط محیط پیرامون خودش و اشراف هوشمندانه او نسبت به فرم و ابزاری که با آن می خواهد کار کند. فرم و ساختاری که در مجتمع کشت و صنعت هالیوود تبدیل به ابزارهایی چون و افور، قلقلی، پایپ و غیره شده است! به عنوان مثال، در اکثر فیلم های به اتفاق فیلم های جنگی و اکشن هالیوود، مهمترین مولفه قهرمان بودن و قهرمان ماندن یک شخصیت چیست؟ پاسخ: کشتن تعداد زیادی از افراد دشمن و زنده ماندن خود. این همان رویای یک آدم تخیل پذیر شده و معنادی نیست که حالا زمین و زمان را دشمن خود می داند؟! (که او را به این روز انداخته اند اما جز پناه بردن به خیال بافی کاری از دستش بر نمی آید!) باز هم فرصت نیست که توضیح بدهیم چرا اتفاقاً هالیوود «فیون توده هاست» و سینمای هالیوودی. اما

در چنین سینمایی آیا اصلاً می توان شهدا را روایت کرد؟! کاش یکبار با تمام نبوغ هنری و دانش سینمایی خودمان به این تضاد ذاتی فکر کنیم. موقعیت مهدی چند ضربه اپیزودیک اساسی به همین فرم و ساختار سینمای هالیوودی است. آنهم توسط سینماگرانی که می خواهند چرخ را برهم بزنند... اگر بر غیر مرادشان بچرخد؛ و آماده می شوند برای از نو فلکی دیگر چنان ساختن... که دو شهید به لورل و هاردی نگاه کنند و نهند!

نه... خالق این چرخ و فلک از کار باطل منزه است: **الَّذِينَ يَدْعُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُهُوبِهِمْ وِّيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا شَيْئًا نَكَرًا فِقِنَّا عَذَابَ النَّارِ**

پرتره فرمانده تنها

پرده اول: مثل یک پازل
فیلم اپیزودیک ساختن آسان نیست. انقطاع روایت می تواند کنترل فیلمنامه را از دست فیلمساز خارج و تماشاگر را خسته کند. «موقعیت مهدی» اما یکی از معدود فیلم های اپیزودیک موفق در سینمای ایران است. این فیلم که به نظرمی رسد شامل بخش هایی از سرباز زندگی شهید باکری است درش اپیزود، خرده روایت هایی از زندگی شهید باکری را برای تماشاگرش ترسیم می کند. درست مثل یک مجموعه داستان کوتاه، با یک آلبوم عکس، یا شاید یک پازل شش تکه که هر اپیزود، تکه ای از آن را سر جای می نشاند و در نهایت یک پرتره ی با کیفیت از قهرمان عزیز ایران، نشان تماشاگر می دهد.

پرده دوم: این سینماست
سخت می شود باور کرد که هادی حجازی فرا اولین فیلمش را به جشنواره ای امسال فرستاده باشد. این کارگردانی، مال یک فیلم اولی نیست. این قاب های هوشمندانه، سکانس های فکر شده و خلق موقعیت های ناب در عین سادگی کار هر کسی نیست. کارگردانی «موقعیت مهدی» به معنای کلمه سینمایی است؛ یک کارگردانی متواضع و پخته که از هیچ جای فیلم بیرون نمی زند. هادی حجازی فر خطوط داستانی فیلمش را سربو و حوصله باز می کند و با استفاده از یک ایجاز کم نظیر در سینمای ایران، شخصیتش را در زه روی پرده شکل می دهد. باکری «موقعیت مهدی» در ذهن تماشاگر فیلم تثبیت می شود چون با کنش هایی معنادار روی پرده جان گرفته است.

پرده سوم: جلوتر از تکنیک
«موقعیت مهدی» از منظر فنی چیزی کم ندارد. صحنه های جنگی فیلم با تراز بالا خلق شده و باورپذیر از کار درآمده اند. سکانس های سهمگین و انفجارهای بی دربی اینجا کامل در خدمت درام قرار دارند و تماشاگر را دل زده نمی کنند. فیلم روی جلوه های ویژه اش نمی ایستد و آشکارا قصد جلوه فروشی تکنیکی ندارد. آن چه در جهان «موقعیت مهدی» اصالت دارد انسان ها هستند. فیلم فضا سازی را در خدمت شخصیت ها به کار گرفته و این، باعث می شود «موقعیت مهدی» مقهور تکنیک نباشد و چنین اتفاقی در سینمای ما که کم کم دارد به بیگ پیروا کنش های خوب و نفس گیر عادت می کند، یک اتفاق ویژه است.

پرده چهارم: هنرنامه ی خانواده حجازی فر
کسی بازی بد از هادی حجازی فر به یاد دارد؟ او هم مثل هر بازیگر دیگری نقش های متوسط در فیلم هایی ضعیف را تجربه کرده اما نقش بد، بازی اغراق شده یا ناتوانی در خلق شخصیت از حجازی فر سراغ نداریم. او یکی از بازیگران با کلاس سینمای ایران است که در جان دادن به شخصیت آدم های آرمان گرا فوق تخصص دارد. اگر مهدی باکری فیلم باورپذیر دوست داشتنی است، بخش زیادی از توفیقش را مدیون نقش آفرینی کنترل شده ی حجازی فر است. برادرش وحید حجازی فر هم در نقش حمید باکری بسیار خوب ظاهر شده اما ما فلکی فیلم ژیلو شاهی است؛ بازیگر نقش همسر شهید مهدی باکری که حضوری به اندازه و اثرگذار در «موقعیت مهدی» دارد و شاید یکی از پدیده های فجر امسال باشد.

پرده پنجم: گرفتار در موقعیتی آشنا
همه ی ما در «موقعیت مهدی» هستیم. در روزگار سختی، تحریم، کمبود، شکست های توی چشم و پیروزی های دور از چشم. مهدی باکری انگار از جایی در سال ۶۳ دارد ما را می بیند و قصه اش را چشم در چشم برای ما تعریف می کند. او در سراسر فیلم یک فرمانده ی تنهاست؛ چه در سکانس اول که برای خواستگاری از صفیه خانم می رود و چه در نمای پایانی و فصل شهادت. باکری در «موقعیت مهدی» گرفتار است؛ گرفتار دیگرانی که انگار جهان او را نمی فهمند و شیوه ی فرماندهی اش را نمی پسندند. اما موقعیت او، چنین مرام و مسلکی را می طلبد و فیلم می خواهد همین را به فرماندهان میدان های مختلف یادآوری کند؛ این که در موقعیت مهدی، باید مثل مهدی بود. و حجازی فر در خلق یک زبان سینمایی بالغ برای چنین پیامی به موفقیت رسیده، یک موفقیت چشمگیر.

پرده آخر: یک ترکیب خوشایند
«موقعیت مهدی» را باید دید. روی پرده. در سکوت. هر توضیح اضافه ای درباره ی سکانس های موجز و پر مغز فیلم، لذت تماشا را کم می کند. ترکیب خوشایند کارگردانی بالغ، استفاده ی هوشمندانه از دستاوردهای فنی، بازی های درست، موسیقی عمیق، فیلمنامه ی خوب و البته زبان ترکی که تابلوی فیلم را خوش رنگ کرده، «موقعیت مهدی» را به یک فیلم فراتر از انتظار تبدیل می کند. یک فیلم جدی برای احوالات امروز ما.

نقد نوشت



مهدی باکری انگار از جایی در سال ۶۳ دارد ما را می بیند و قصه اش را چشم در چشم برای ما تعریف می کند. او در سراسر فیلم یک فرمانده ی تنهاست؛ چه در سکانس اول که برای خواستگاری از صفیه خانم می رود و چه در نمای پایانی و فصل شهادت. باکری در «موقعیت مهدی» گرفتار است؛ گرفتار دیگرانی که انگار جهان او را نمی فهمند و شیوه ی فرماندهی اش را نمی پسندند

جهان از چشمان قهرمان



نقد نوشت

هنوز برای روایت چنین موقعیتی یک چیز کم دارد و آن را تجربه نزدیک آن صحنه است. می توان این خلأ را در تصویرسازی برخی وقایع کارزار دید. اما این چیزی از قدر او برای ساخت این فیلم کم نمی کند

روایت شخصیت قهرمانانی همچون فرماندهان دفاع مقدس بسیار دشوار است چرا که دل بستگی و احساس دین مردم نسبت به آنان در گرو عهده است که این مردان با خدای خویش بسته اند و این عهد همچون یک راز در اعماق قلب آنان پنهان خواهد ماند. اما به هر حال آنچه ما از شخصیت آنها می شناسیم تجلی این عهد در کلام و کنش و منش مردان جنگ ماست و به همین دلیل معتقدم به رغم دشواری این کار باید درباره این اسوه ها فیلم ساخت.

اما کسی از عهده ساخت چنین فیلمی برمی آید که علاوه بر شناختش از مادیوم سینما متعلق خاطری به موضوع داشته باشد و حجازی فردر «موقعیت مهدی» نشان داد پیش از هر چیزی با علاقه اش به مهدی باکری به سراغ این کار آمده است. او به واقع در مورد باکری یک فیلم ساخته بود و پیش از آن که از پیش از او یک قدیس بسازد روایت خویش را از زندگی روزمره و از همان نقاطی که همه ما در طول حیات آن را تجربه می کنیم شروع کرد. او تلاش کرد چگونه نحوه مواجهه مهدی با همان روزمرگی ها و تصمیمات خاص او در همان لحظات از او همان شخصیتی رامی سازد که وقتی ما به عکس او در کوی و ببرز می نگرییم آن را به چشم یک قدیس می بینیم.

حجازی فر تلاش کرد با وجود عشقش به مهدی باکری با مطلق انگاری ای که - خصوصاً در سینمای کنونی جهان - قهرمان را می سازد فاصله بگیرد و نشان دهد که چگونه مهدی به نحوی واقعی قدم به قدم از ما قبرستان نشینان

عادات سخیف فاصله می گیرد و می شود قهرمان قصه او. او تلاش کرد تا آنها که ما در سنت خود اهل فتوت می نامیم در قالب سینما روایت کند.

دیالوگ های فیلم به زبان ترکی شیرینی قصه را دو چندان و آن را واقعی تر کرده بود و غیر مستقیم محاکات از این داشت که چگونه در ایران امری و رای زبان اقوام را گرد هم آورد و در جنگ نیز ما را برای دفاع از این خاک با یکدیگر متحد ساخت؛ امری که زبان فارسی نیز خود در خدمت آن و شاید بقای خویش را مادیون آن است.

اما با این وجود و با همه ارادت حجازی فر به باکری که باید آن را ستایش کرد و با این که می دانم ایفای نقش او در فیلم های دفاع مقدس به واسطه عشق او به اسوه های جنگ است اما هنوز برای روایت چنین موقعیتی یک چیز کم دارد و آن را تجربه نزدیک آن صحنه است. می توان این خلأ را در تصویرسازی برخی وقایع کارزار دید. اما این چیزی از قدر او برای ساخت این فیلم کم نمی کند.

سینمای ایران؛ از بازیگران و فیلم سازان تا مدیران و سرمایه گذاران با همه زحماتشان هنوز به جنگ بد هکارتند و به یک معنا به نسل های بعد بد هکارتند چرا که همواره قهرمانان چراغ راه آینده ایران خواهند بود. شاهد این مدعا همین است که پس از سی و اندی سال از جنگ تعداد فیلم هایی که از سرداران و دلوران این کارزار بزرگ تاریخی ساخته شده به عدد انگشتان دو دست نمی رسد.



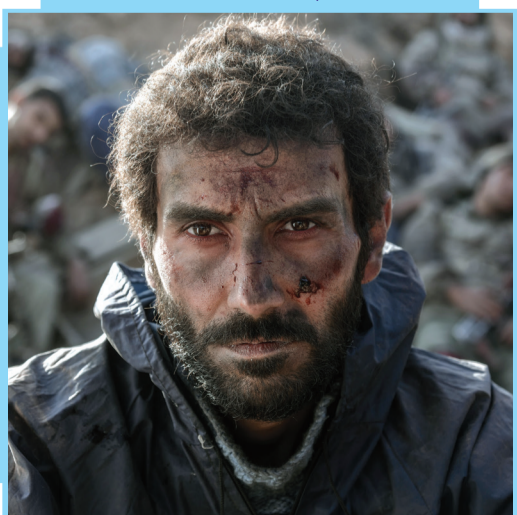
سینمایی که از فقدان قصه رنج می برد در متن دوران ۴۰ ساله یک تاریخ پر التهاب شکل گرفته که انبوهی از قصه و درام را در دل خویش پرورانده است. تشنه است اما گویی چشمه را گم کرده. این بدان معنا نیست که تمام قصه ها را در بحبوحه جنگ و انقلاب یافت بلکه سینمای اجتماعی ما نیز متأثر از این وضع تاریخی قصه های نابی دارد. اما بیش از موضوع مشکل جای دیگری است؛ آنجاست که سینمای انقلاب را در آنچه باید به آن بنگرد جستجوی کنیم نه آن گونه که باید بنگرد. قصه سرداران تنها موضوع سینمای انقلاب

نیست که چه بسا باشند اما همه از عهده روایت آن در سینما بر نیایند. سلوک آنها جهانی را ساخته بود و دیدن آن جهان چشمی می خواست که اگر آن چشم را داشته باشیم سینمای انقلاب به هر چه نظاره کند آن را در آن جهانی می یابد که باکری چند لحظه پیش از شهادتش از آن با احمد کاظمی سخن می گفت. موقعیت مهدی تنها موضوعش شخصیت باکری نبود بلکه سعی در آن داشت تا از چشمان او به جهان بنگرد. اگرچه راه طولانی است اما باید تلاش هادی حجازی فر را پاس داشت.

موقعیت حمید

وحید حجازی فر علاوه بر آن صورت خیره و کاریزماتیک در جنگ، چهره معصومانه و دوست داشتنی هم در خانه و خانواده اش دارد، لبخند ملیح و لهجه آذری اش به شخصیت حمید می آید و از او یک چریک مهربان می سازد

موقعیت حمید



او در دو موقعیت، خیره به جلو نگاه می کند و دو حس متفاوت را در مخاطب ایجاد می کند. بار اول روی کلک نشسته و سایر هم زمانش

در قایق خوابیده اند. اما او بیدار است، به گونه ای نشسته که انگار هر لحظه آماده ایستادن است و در هر لحظه ای که دوربین به او می رسد، به بالا نگاه می کند و آسمان را می پاید. شما در این صحنه می توانید دلایل اصرار مهدی باکری برای حضور برادرش در عملیات را متوجه شوید. موقعیت دیگر برای حمید که باز هم خیره است، در هر لحظه ای رخ می دهد که میان او و سایر نیروهای لشکر فاصله افتاده و منتظر ارسال تجهیزات است. او باز هم روبه سوی کانال نشسته است. صورتش سیاه شده و به کانال زل زده است، پلک نمی زند اما خسته است! وقتی دو جعبه تجهیزات به او می رسد، می پرسد: «فقط همین؟!»

وحید حجازی فر علاوه بر آن صورت خیره و کاریزماتیک در جنگ، چهره معصومانه و دوست داشتنی هم در خانه و خانواده اش دارد، لبخند ملیح و لهجه آذری اش به شخصیت حمید می آید و از او یک چریک مهربان می سازد. شاید با توجه به حضور برادران حجازی فر و رابطه برادران باکری، موقعیت مهدی را فیلمی درباره برادری نامگذاری کرد، مخصوصاً از این جهت که موقعیت تصمیم گیری مهدی نیز به حمید وابسته است.

داوود طالبانی

موقعیت مهدی درباره شهید مهدی باکری است، اما اینجا نیز مانند غالب کتاب های خاطرات و داستان های نوشته شده درباره باکری ها، حمید باکری کمتر دیده شده است. همین حضور کوتاه و اثرگذار را نباید نادیده گرفت. هادی حجازی فر با انتخاب برادرش وحید حجازی فر به عنوان بازیگر نقش حمید باکری، چالش مهمی را برای خود و برادرش رقم زد و شاید یکی از ماندگارترین روابط برادری را در سینمای ایران بر جای گذاشت.

فیلم برای اول بار حمید باکری را از پشت پنجره نشان می دهد که با انگشت به شیشه می زند و برادرش را صدا می زند و مهدی هم چیزی به او می گوید و می رود. ما حمید را از همان ابتدا از لنز مهدی دنبال می کنیم، پس متوجه می شویم حمید مادامی در این فیلم مهم است که به مهدی

رابط داشته باشد. موقعیت حمید در این فیلم برخلاف موقعیت برادرش، او در یک لحظه نیست. او پنج بار به سپاه تبریز رفته تا تو به نامه بنویسد و به سپاه بیاید و هر بار به دلیلی او را سرکار

گذاشته اند. احتمالاً هر کس دیگری بود از این روند اداری و شرایط بروکراتیک به ستوه می آمد. با این حال باز هم به توصیه برادرش به سپاه تبریز رفت و تو به نامه خودش را از اعمال ناکرده سابق و لاحق نوشت و امضا کرد. بازیگری درخشان و وحید حجازی فر را نباید فراموش کرد.

